

Divinazione di Hafez

Il mazzo mostra i poemi di Hāfez, molto usati in Iran per le predizioni.

Khawāja Shams-ud-Dīn Muhammad Hāfez-e Shīrāzī, noto come Hāfez, era un mistico Sufi e poeta persiano del 14° secolo. I suoi poemi erano molto popolari in Persia, oggi Iran, usati spesso anche per prevedere il futuro. Questo mazzo di carte ha sul verso figure che si ispirano a un poema, con il testo stampato sul retro. Ogni carta è numerata, con il numero progressivo sul retro.

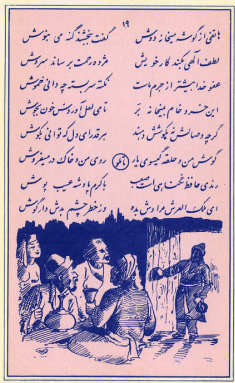
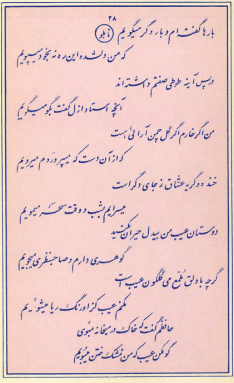
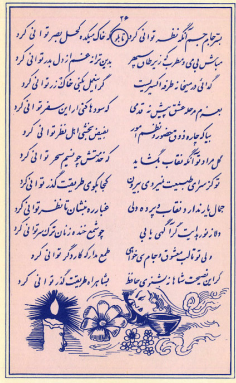
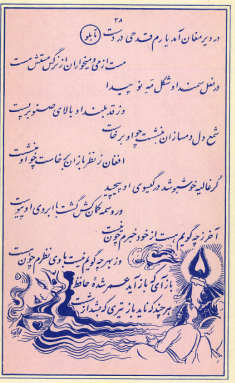
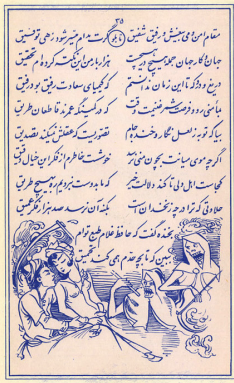


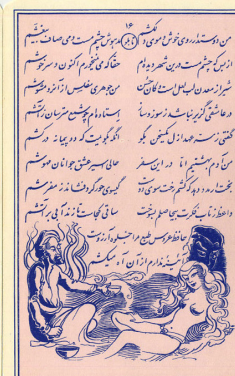
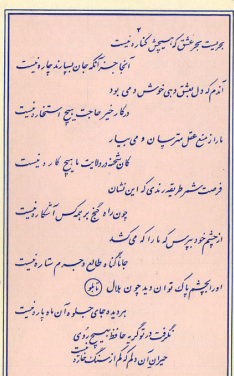
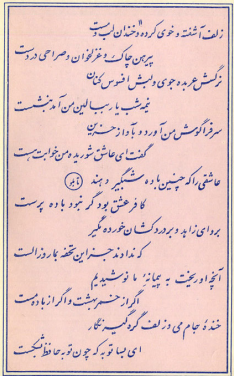
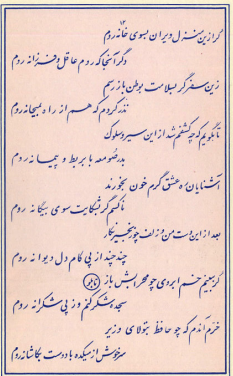
Le carte sono racchiuse in una confezione in plastica con il nome del mazzo e il marchio del fabbricante.

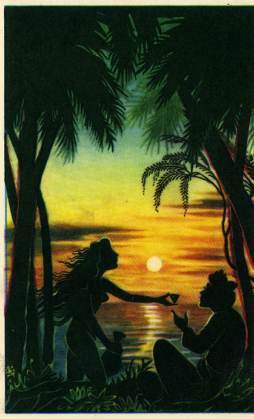


Dopo la presa di potere degli ayatollah nel 1979 il mazzo, a causa dell'uso divinatorio che ne veniva fatto e soprattutto per le figure discinte che vi appaiono è stato proibito. Ne è uscita un'altra edizione con le figure più castigate, ridisegnate da un novello “Braghettone”, come era soprannominato Daniele da Volterra, il pittore incaricato di censurare le nudità del Giudizio Universale di Michelangelo.

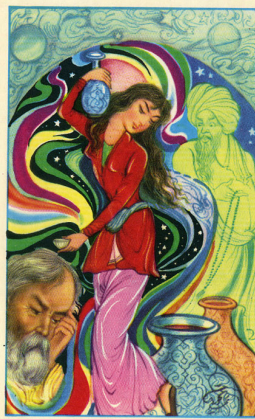




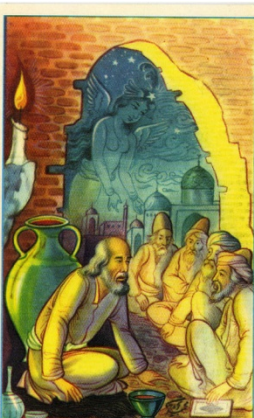


[illegible]

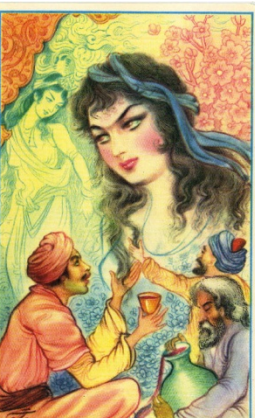
جیب زمان کی بازیگری پر دست
کمانہ و گمان بر تو خوب است نوشت
من اگر نہ کہ از تو خود درویش
بر کسی کی درد عاقبت کار گفت
نام مکی از سادات لطیف است
تو در ایامی کہ چو سحر است نوشت
بر کسی الطیاری است پیشا پرست
بر ما غنا عشق است بر سحر نوشت
زمن از پرده دمی برداشت
چہ زم زمیست از دست نوشت
برعلی مکی خوب کہ در درواز
تو در ایامی کہ چو سحر است نوشت
باغ فردوس لطیف است لیکن
تو در ایامی کہ چو سحر است نوشت

[illegible][illegible][illegible]

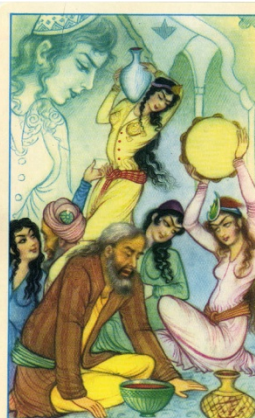
صبا بیتی بر سر زلفش آمد
که کو بر لب چشمانش آرد زلفش آمد
بوی نسیم گشت مشک آنکس را
دخترش بدخ و رخ بر رخسارش آمد
تو ۱۹۰ چنان بر زلفش آرد
که این چنین حلاوتش آرد
دگر تو زلفش را بر رخسارش
که بر رخسارش حلاوتش آرد
زلفش بر رخسارش آرد
که بر رخسارش حلاوتش آرد
چو این چنین حلاوتش آرد
که بر رخسارش حلاوتش آرد
زلفش بر رخسارش آرد
که بر رخسارش حلاوتش آرد
چو این چنین حلاوتش آرد
که بر رخسارش حلاوتش آرد



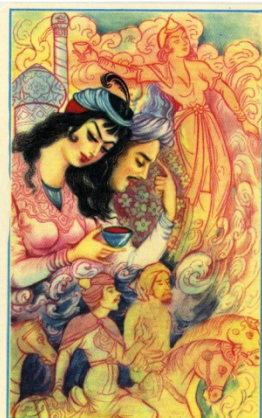
بجان بخرافات و حق صحبت (۱۵) گنیت سرین جزوای خدمت او
 نیک و دشمنی بر منش عالم نیست
 دیدار او که حاصل فیض حست او
 گنیت نصیحت زده ای نیست او
 چشم حیات حاکم از دست او
 بنام کوچه کیمش ز خود رواست او
 بیدار و خوابش مستور بر حست او
 مرن بجای که معلوم نیست او
 کز زمین بجای که آتش نیست او
 در حشمت و عافیت و در حرکت او



نقد و راهبرد آگاهی‌های مردمی^{۳۲}
 آ جعفری و دوستان بے لایحه گیسنه
 معلقت و بی‌تفاوت گیسنه
 بگنجدن دست خرد باری گیسنه
 خوشتر گیسنه عریان سوزناست (۳۵)
 کلفک نماند بگنجدن کفرای گیسنه
 خشت بزدی بوسه بخورن ملوثی
 کوراین سبیل صغاری بوزای گیسنه
 باب این چرخان چو دلبسته بچرخ
 کور گیسنه فرمود هر لطف شای گیسنه
 زان چو چشم خدا کوند با هر گل
 بجان راسته در آسما بی گیسنه
 عاقله باغی، دست و سخن بیست
 زین میان جوان بر کشتای گیسنه

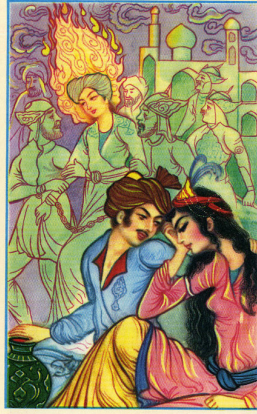


عالم داشت نشین و دوش ^{۱۳۲۱} (۲۱) از سراج کشت بر سر باد
شام به عصبان باد و بر سر کوبید
بفریز کشت و در سینه کوبید
شماره از غرض منور کوبید
ترکس ساجی از آیت انور کوبید
صوفی کونان از جلال کوبید
کر سار کعبه کشت و کاش کوبید
منزل طالع کون بر کوبید
۱۳۲۱ از سراج کشت بر سر باد

[illegible]

[illegible]

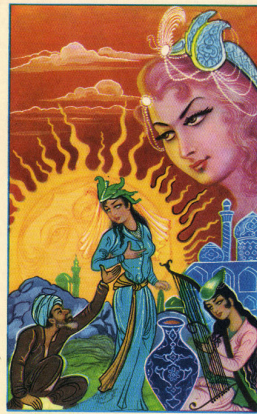
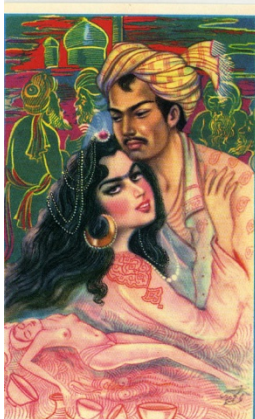
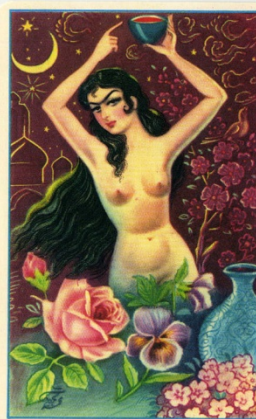
صبا اگر گدازد، وقتت برود است^{۳۳}
بیار بخت از گدیزی، ضمیر بدوست
بجان او که بر مشکو جان برافتم
اگر بدو که آفت خضرت نباشد
من که بدوستی و وصل و آمیختن (۳۴)
جانی که بر مشکو نباشد
دل ستمگر که بجزیر لغز است
چشم ستمگر که بر لغز است



خیال مری خود هر چه هست بی گناه است
نیل مری تو نیز نه جان گناه است
بر غرق جان کن ای سنگ خندان
باز برست صغری قنار و دریاست
سین کعبه رخسار تو چه بگوید
کن بجوت بر جان دوست گناه است
اگر زلفت دانا ز دوست بازده
فغان گوشت زشتان نه گناه است
محباب دودش را تو خوش بگو
بهره زلفش نه غمزه زلفت است
صورت او نظر اگر چه محبت
کربانی جان و دین نه گناه است
کمال عشقش موی چون است
کمال عشقش موی چون است



دالایی پر مستی و مستی می‌نویسد
 خدیجه مستی که دینا مار کرد (۳۰) مستی که دینا مار کرد
 بود که در پیشان و شکست پیشان
 خدیجه مستی که دینا مار کرد (۳۰) مستی که دینا مار کرد
 جان من بدست دینا مار کرد (۳۰) مستی که دینا مار کرد
 دیوانه در مستی پر خشمش در
 حلقه در مستی پر خشمش در

[illegible][illegible]

باغبان را که در جوی سرسبز گل می‌چید
 ز آرد این رنگین سمنار سازش می‌چید
 ای دل ازین دینار زلف از پیشانی
 بچایان در پیش و افکار در کف
 در عالم اسرار با مصطفی می‌چید
 کیمیز بزمی که در پیش و در کف
 ساقی در کشت ماعقل و عین است (در این) چایان
 باغبان می‌چید که در جوی سرسبز گل می‌چید
 ز آرد این رنگین سمنار سازش می‌چید
 ای دل ازین دینار زلف از پیشانی
 بچایان در پیش و افکار در کف
 در عالم اسرار با مصطفی می‌چید
 کیمیز بزمی که در پیش و در کف
 ساقی در کشت ماعقل و عین است (در این) چایان



بهر چه بد چو کار میزد و آتشش
 کبر و دهر را گردود بهر حال خویش
 شای به طالع مسخر، بنا بر
 گزشت قصه پیشتر خود را در پیش
 زمست که تفرقه خواهی کردی از
 طوبیان که از آن خودی که طالع
 بادی تا برسد از آن جان بیخ (۱۳۴)
 خوش را که در قصه مضیق شد
 در پیش از آن جوان خوشه و خوش
 باطلان شده و جام و اهرام
 هر چه مضیق است و هر چه مضیق
 جادوی آن که خوشتر و سرور است
 در آن نیکه و دلخواه آن حافظه شد
 بکار و بهر آن حال این
 و آن را که در آن حال این

[illegible]

بخازان سلطنت کمرسانند و بخازان
 کمر کمر بکوبند و بفرمان نظر خوانند و ارا
 ق و رقبه و پیرست بجای خود بنهائیم
 گویان که سبب آفتاب مدوی کمر سدا
 چو سبب است جا که بمانش تنویری
 رخ همچو بخت و بختان قوسه و دربار
 فریب است از کرم چون انباشت
 فریب و بدینش و کین گفتار
 اهل علی میوزی چو طار جسد
 قوانین سود داری کوشش کن مار
 چو سبب بین ایدیم کمر سبب کنی
 بیدار کشانی بخازان و سببشمار
 بخت کمر سدا و تو کمال نظر خبر (۳۵)
 بخت کمر سدا و تو کمال نظر خبر

Mi incuriosisce l'immagine di questa carta: la figura mi sembra uguale a quella che da noi raffigura Gesù. Non sono in grado di leggere il farsi, ma mi piacerebbe capire chi è il personaggio raffigurato.

